

لیلی و مجنون

مژگان نیک‌روش

www.ketab.ir



سرشناسه	: نیک روش، مژگان/ ۱۳۳۸
عنوان و نام پدیدآور	: لیلی و مجنون/ نویسنده مژگان نیکروش
مشخصات نشر	: تهران: روزگار، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۳ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۳-۳۷۳-۳۱۶-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
موضوع	: نظامی، الیاس بن یوسف، ۹۵۳-۱۰۶۱ق. لیلی و مجنون- اقتباس‌ها
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۳
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ج ۹ / ۵۴۶: PIR ۸۲۶۷
رده‌بندی دیویی	: ۸۵۳ / ۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۳۷۱۵۱۴



نشر روزگار

داستان ایرانی

لیلی و مجنون

مژگان نیک‌روش

نشر روزگار

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

آماده‌سازی: خدمات چاپ و نشر هوگات

(وابسته به نیوندا)

چاپ: روزگار

نظارت چاپ: ایمان نوروزی نسب

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۳۱۶-۱

مرکز پخش: یازند ۱۵-۶۶۴۷۵-۶۶۴۶۲۸۲۳

نشانی: خیابان لبافی‌نژاد، بین دانشگاه و فخر رازی، شماره‌ی ۱۷۴، واحد ۶

۶۶۴۹۷۳۶۸-۵۶۵۳۱۴۱۵-۵۶۵۲۱۴۱۴-۰۹۱۲۲۰۳۷۲۵۴

www.roozegar.org

به نام ایزد منان

میهن عزیزمان ایران با تمدن بسیار کهن و ادبیات غنی، گنجینه ای از آثار ادبی شاعران و نویسندگان بزرگ است. یکی از این شاعران داستان سرا، حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف نظامی گنجوی (گنجه‌ای) است. او در گنجه واقع در خاک آران به دنیا آمد. تاریخ دقیق تولد و وفات او در دست نیست، اما ولادت او را حدود ۵۳۰ ه‍.ق و وفاتش را ۶۱۴ ه‍.ق نوشته اند. جز یک سفر کوتاه که به دعوت قزل ارسلان به شهری در نزدیکی گنجه داشت همه عمرش را در گنجه سپری کرد. پدرش یوسف نام داشت و مادرش رئیسه که دختر یکی از خاندان بزرگ و اصیل کُرد بود.

رئیسه برادری داشت به نام خواجه عمر که الیاس به او علاقه زیادی داشت و در اشعارش نام او را با محبت یاد می کند. خانواده الیاس در گنجه دارای احترام بودند و زندگی خوبی داشتند زیرا الیاس در کودکی توانست به راحتی درس بخواند. او به نجوم، موسیقی، کیمیا، رمل، اسطرلاب، فلسفه، کلام و ادبیات عرب تسلط داشت و به تاریخ و فنون ادب و قصصی علاقمند بود. تسلط نظامی بر علوم مختلف آثار او را به شکل دایره المعارف درآورده است.

هنگامی که نظامی به جوانی رسید شاه اختسان (فرمانروای شروان) کنیزکی زیبا رو به نام آفاق که از نژاد ترک بود به نظامی هدیه کرد و با این هدیه عشق را به خانه الیاس روانه کرد.

الیاس به آفاق علاقمند شد و او را به همسری برگزید و از او صاحب پسرى به نام محمد شد. اما دست اجل خیلی زود آفاق را از او جدا کرد. در آن زمان

نظامی در حال به نظم در آوردن خسرو و شیرین بود و مرگِ همسر، شاعر را عزلت نشین کرد. بعد از مرگ آفاق، نظامی دو مرتبه دیگر ازدواج کرد، اما هر دو همسر قبل از نظامی از دنیا رفتند.

نظامی از شاعرانی است که بی شک، باید او را در شمار استادان مُسلم شعر و ادب فارسی دانست. او تشبیهات و استعارات نازه می آفریند و از سرایندگانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد یا تکمیل سبک و روش خاصی توفیق یابد. اگرچه داستانسرایی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشده و از آغاز ادب فارسی سابقه داشته، اما او تنها شاعری است که تا پایان قرن ۶ هـ. ق. توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به تکامل برساند. آثار نظامی چنان مورد قبول واقع شد که از قرن ۷ هـ. ق. شاعران به تقلید از او پرداختند.

نظامی دیوان شعری داشته که دولتشاه ابیات آن را بیست هزار بیت نوشته و اکنون فقط اندکی از ابیات باقی مانده است. او پنج مثنوی مشهور به نام پنج گنج دارد که آن را خمسه نظامی نیز می گویند. نظامی ترتیب مثنوی های پنجگانه را در اسکندرنامه این چنین بیان کرده است:

سوی مخزن آوردم اول بسیج

که سستی نکردم در آن کار هیچ

و زو چرب و شیرینی انگیختم

به شیرین و خسرو در آویختم

و ز آنجا سراپرده بیرون زدم

عشق لیلی و مجنون زدم

و زین قصه چون باز پرداختم

سوی هفت پیکر قرُس تاختم

کنون بر بساط سخن پروری

زمن کوس اقبال اسکندری

مثنوی اول، از پنج گنج «مخزن الاسرار» است که نظامی آن را در حدود ۵۷۰

هـ. ق. خلق کرد و در زهد و تقوی و مقامات معنوی است و با داستان و تمثیل

و حکایت آمیخته شده است.

مثنوی دوم، منظومه خسرو و شیرین که در حدود ۵۷۶ ه‍.ق به اتمام رسیده و داستان عشق خسرو پرویز شاه ساسانی با شیرین برادر زاده پانژوی آرمی است. مثنوی سوم، منظومه لیلی و مجنون به سال ۵۸۴ ه‍.ق ساخته شد. مثنوی چهارم، بهرام نامه یا هفت پیکر، یا هفت گنبد که نظامی آن را به سال ۵۹۳ ه‍.ق به اتمام رساند و درباره بهرام گور شاه ساسانی است که از کودکی تا جوانی و رسیدن به سلطنت می سراید، سپس قصه هفت گنبد را که به دستور بهرام در هفت رنگ و برای هفت دختر از شاهان هفت اقلیم ساخته بود، شرح می دهد.

مثنوی پنجم، اسکندر نامه که شامل دو قسمت است:

۱. «شرفنامه» داستان زندگی و فتوحات اسکندر پسر فیلفوس است، که فردوسی در نظم شاهنامه آن را نا گفته گذاشته بود و نظامی به پیروی از او آن را به نظم در آورد.
۲. «اقبالنامه» درباره علم، حکمت و پیامبری اسکندر است. تاریخ دقیق اتمام اسکندرنامه مشخص نیست، بعضی آن را ۵۹۷ ه‍.ق دانسته اند.

درباره منظومه لیلی و مجنون

یکی از شاهان شروان، به نام ابو مظفر آخسان، نامه ای به نظامی نوشت و از او دعوت کرد که داستان لیلی و مجنون را به نظم در آورد. علت دعوت شاه علاقه زیاد او به قصه های عربی بود. نظامی با دریافت دست خط ابومظفر احساس غرور زیادی کرد و در ۵۰ سالگی، در حالیکه پسرش محمد ۱۴ ساله بود و هنوز پس از گذشت سالها، یاد آفاق در دلش جاوید بود، این دعوت را پذیرفت. زیرا با از دست دادن پدر، مادر، همسر و دایی مهربانش، گوشه گیر شده بود و دوستانش از او دور شده بودند، پس دعوت شاه شروان، او را بسیار خرسند نمود.

قصه لیلی و مجنون از مشهور ترین قصه های عاشقانه است که در آن ماجرای عشق مجنون «قیس عامری» با دختری از قبیله بنی سعد بنام لیلی بود روایت شده است. وجود چنین اشخاصی در بین اعراب واقعی است یا افسانه از نظر

شاعر مهم نبوده، بلکه احوال عشق و عاشقی اهمیت داشته است. عشق لیلی و مجنون آمیخته به عفت و پاکدامنی یا «حُب عذری» بود.

نظامی از زیبایی با سادگی و روانی اشعار مجنون عامری لذت می برد، و این منظومه را در مدت چهار ماه به پایان برد. این داستان با وجود سادگی حوادث، بدلیل لطف بیان شاعر و وجود تمثیلات و قصه های فرعی، جذابیت بی مانند دارد. اما چهارچوب قصه، زندگی بدوی اعراب و احیاناً زندگی شیوخ قبایل صحراست. بدو قیس، شیخ عامریان عرب، در نواحی سکونت بنی عامر بود. اما با وجود ثروت زیاد فرزندی نداشت و با نذر و نیاز از خدا طلب فرزند می کرد. سرانجام خداوند، دعای او را مستجاب کرد و فرزندی به او داد که...

داستان لیلی و مجنون، همچون یک عبرت نامه، تصویری از عجز انسان در مقابل سرنوشت می سازد و این گونه، رنگ تعلیم و اخلاق به آن می بخشد. هدف نویسنده از به نثر درآوردن منظومه لیلی و مجنون خدمت به ادبیات و فرهنگ چند هزار ساله ایران است. ساده نویسی اشعار و متون گذشتگان، نسل امروز را هرچه بیشتر با داستانهای کهن آشنا می کند و باعث رشد و بالندگی ادبیات فارسی می گردد، تا بتوانیم فرهنگ و تمدن میهن عزیزمان را نه تنها به ایرانیان، بلکه به جهان عرضه کنیم. این کتاب به نثر بسیار ساده نوشته شده است، تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

منبع اصلی این کتاب، منظومه لیلی و مجنون به تصحیح و حواشی استاد حسین وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان بوده و ابیات آن خط به خط معنی شده و به نثر در آمده و تنها مقدمه و بیت هایی که نظامی در مدح ابومظفر اخیستان آورده، حذف شده است. در ضمن سعی شده، آداب، رسوم و سنت هایی که شاعر در تشبیهات آورده، در متن داستان گنجانده شود. در پایان از مادر مهربانم و دختر نازنینم مونا، بسیار سپاسگزارم، که مرا در این مهم یاری کردند. همچنین از استاد محترم آقای محمد عزیزی تشکر می نمایم.

آن لحظه که دزاین سخت شفت

بوده ست به خویش دیاری

گوینده داستان چنین گفت

کز ملک عرب بزرگواری

سراینده، داستان گرانبهای خود را چنین حکایت می‌کند: در سرزمین عرب مردی شریف و بزرگ زندگی می‌کرد. او بسیار فقیر نواز و مهمان دوست بود. رونی و آبادی قبیله عامریان نیز، از وجود او بود. ثروت او نیز همچون قارون و بانزد بود، اما از بخت بد صاحب فرزند نمی‌شد. مانند شمع بی فروغ بود، چون درخت بی بار و همچون صدف در حسرت مروارید، همیشه در آرزوی فرزند بود.

آرزو داشت بعد از مرگش ثمره‌ای از خود باقی گذارد، همانند درخت سرو که وقتی پیر و خشک می‌شود، درخت سرو تازه‌ای به جای آن می‌روید و هنگامیکه قرقاولان سری به سبزه و چمن می‌زنند، در سایه سرو جوان می‌نشینند. او نیز با خود فکر می‌کرد نام و یادش هنگامی باقی می‌ماند که فرزندی از او به یادگار بماند.

برای رسیدن به آرزویش به نذر و نیاز متوسل می‌شد و به نیازمندان کمک می‌کرد. هزاران کیسه طلا در میان فقرا تقسیم می‌کرد، اما خداوند به او فرزندی عطا نمی‌کرد. همانند این که تخم یاسمن بکاری و گلی نروید، اما دریغ که این مرد محترم و مهربان نمی‌دانست در برآورده نشدن آرزوی او خیر و صلاحی است. چه بسیار آرزوها که اگر برآورده نشوند به سود انسان است. همه برای رسیدن به آرزوهایشان تلاش می‌کنند، اما هیچ کس نمی‌داند که چه چیز باعث خوشبختی و سعادت‌مندی است، تنها خداوند است که می‌داند خیر و سعادت انسانها در چیست.

مرد که همیشه به دنبال جمع کردن ثروت بود، حالا فقط در حسرت داشتن فرزند می‌سوخت. سرانجام خداوند مهربان خواسته اش را اجابت نمود و بعد از سال ها، به او پسری عطا کرد. این گلی نوشکفته زیبا رو، مانند گوهری درخشان، زندگی تاریک پدر و مادر را روشن کرد.

پدر از خوشحالی تولد نوزاد، در خزانة را باز کرده بود و بر سر و روی مردم طلا و زر می‌پاشید. مانند گلی که گرده افشانی میکند. پدر دستور داد نوزاد را به دایه بسپارند تا با خوردن شیر، کودکی قوی و سرزنده شود. دایه با مهر و محبت نوزاد را در آغوش می‌گرفت و هر بار که به او شیر می‌داد درس مهر و وفا در وجود نوزاد حک می‌کرد.

پدر و مادر، با هر خط نیل که بر صورت کودک می‌کشیدند تا از چشم زخم در امان بماند، افسون دل‌ها را به او می‌آموختند. لیهای کودک به سرخی لاله و چهره‌اش چون گل یاسمن سفید بود و همچون ماه تابان در گهواره خودنمایی می‌کرد.

هنگامی که نوزاد دو هفته از تولدش گذشت مانند ماه شب چهارده شد. حق نامگذاری را به جای آوردند و او را قیس هنری نامیدند. نامی که او را برجسته و نمایان می‌کرد. هر چه بزرگتر می‌شد زیبایی‌اش به کمال می‌رسید.

با مهر و محبت پرورش می‌یافت و گوهر عشق از وجود او تابنده و روشنی بخش بود. قیس همانند گل که با آب پرورش می‌یابد، با عشق پرورش یافت. دو سه سال را به بازی و شادی و دلنوازی برای پدر رشد کرد. هنگامیکه به هفت سالگی رسید برگرد رخسار لاله گون او خط بنفشه رنگ دیدم.

به ده سالگی که رسید، زیبایی صورتش زیانزد خاص و عام شد. از زیبایی، شهره شهر بود. هر کس صورت قیس را از دور می‌دید برای او دعا می‌خواند تا از چشم زخم در امان باشد. پدر که با دیدن او شاد می‌شد تصمیم گرفت برای پیشرفت فرزندش او را به مکتب بفرستد.

پدر، قیس را که کودکی با هوش بود به استاد سپرد تا او را تعلیم دهد. در مکتب کودکانی از قبایل مختلف گرد آمده بودند، بعضی از ترس پدر و مادر و برخی با امید به آموختن علم و دانش. دختری، هم شاگردی قیس بود که همچون مرواریدی در صدف بود، دختری بسیار خوب، که رنج و سختی نکشیده بود. عاقل و خوشنام، زیبا چون ماه، بلند قامت چون سرو، خوش مشرب و خوشرو، آن چنان که با کرشمه‌ای هزاران دل را می‌ربود.

چشمانی زیبا و کشیده چون آهو، که با هر نگاهش جهانی را شیفته خود می‌کرد. زیبایی او چون ماه شب چهارده دلبریش همچون زنان ترک، گیسوانش به سیاهی شب، صورتش به روشنی نور چراغ و نهانی کوچک داشت. برگردن

و بازوی او دعای چشم زخم بود. دست بند او از سنگی گرانبها و گردن بندش از عنبر خاکستری رنگ بود دختری محبوب و زیبا، چون زیباترین بیت یک قصیده. سرخی گونه و سرمه چشمش مادرزاد بود و محتاج سرخاب و سرمه نبود.

گیوان سیاه و خال صورتش زیبایی او را چند برابر کرده بود. هر پیری خواهان بدست آوردن محبت او بود. گیسوانش مانند لیل، سیاه بود و نامش لیلی بود. هنگامی که قیس، لیلی را دید دل به او بست و با مهر و محبت دل لیلی را بدست آورد. مهر قیس هنری بر دل لیلی نشست و به هم علاقمند شدند.

اولین عشق در کودکی به سراغ قیس و لیلی آمد، این در حالی بود که آن دو خلُق و خوی یکسانی داشتند. همان طور که مستی برای کسی که برای اولین مرتبه «می» می نوشد ناگوار و سخت است، این عشق و علاقه نیز برای دو کودک سخت بود.

چون از ابتدا با مهر و محبت پرورش یافته بودند روز به روز به یکدیگر علاقمندتر شدند، دو دل داده همچون یک روح در دو جسم بودند، دوستان آن دو در مکتب درس می خواندند، اما قیس و لیلی درس عشق و عاشقی می خواندند. دوستان با لغات و کلمات از علم و دانش می نوشتند، اما قیس و لیلی از عشق نوشتند. دوستان علم آموختند و آن ها نفس کشیدن به خاطر عشق را آموختند. دوستان از قیل و قال گفتند و آن دو از حال و هوای عشق. دوستان در شمارش اعداد و حساب پیشرفت کردند و آن دو، میزان عشق را محاسبه کردند.